

روز خواستگاری

امیدآرامین

ساعت ۸ شب یک‌روز گرم بود که زنگ پلیس ۱۱۰ به صدا در آمد، مردی با صدایی لرزان گفت: « دوست قدیمی‌ام را کشتند، مسعود را کشتند.»

دقایقی بعد باز پرس پژوهش پا در یک باشگاه بدن‌سازی در مر کز تهران گذاشت که قتل در آن رخ داده بود.

در سالن اصلی یک زن و شوهر پیر و بسیار شیک پوش را در ضلع شرقی سالن دید که هر دو گریه می کردند، دسته گلی در کنار آن هاروی زمین افتاده بودو یک جعبه شیرینی روی سکو دیده می‌شد.

در ضلع غربی، پسری جوان دستانش را جلوی صورتش گذاشته بودو شانه‌هایش از گریه می‌لرزید. آن جایک اتاق نسبتا کوچک وجود داشت، با دینند صحنه قتل ایستاد. یک جوان قوی هیکل که کتو شلوار شبیری رنگی پوشیده بود، پشت به در با فاصله دو متری روی زمین افتاده بود به گونه‌ای که صورتش روی سرامیک اتاق قرار داشت و اگر خون‌ریزی وجود نداشت تصور می‌شد او در ورزش شنا چند دقیقه‌ای خواسته روی زمین دراز بکشد و خستگی در بکند.

موهای مرتبی داشت، بیشترین قسمتی که خون‌ریزی در آن دیده می‌شد صورت او بود چون با وجود این که دیده نمی‌شد و به سر امیک چسبیده بود اما لخته‌ای خون در اطراف سر نشان می‌داد که قربانی از ناحیه صورت هدف حمله قرار گرفته است. همان جازیر کمد سمت راست جسد، یک وزنه خون آلود افتاده بود و چند قطره نیز دیده می‌شد که مسیر و چگونگی پرتاب شدن وزنه به زیر کمدر نشان داد.

آنان با به دست آوردن آثار ضربه در پشت سر جسد و آثار متعدد ضربات به صورت مقتول که باعث متلاشی شدن آن شده و چیزی از چهره اش باقی نگذاشته بود اعلام کردند که قاتل با شیئی سنگین این ضربات مرگ‌آور را زده است.

پسر گریان به نام جلال همانی بود که با پلیس تماس گرفته بودو باز پرس سراغ او رفت:

■ **تواز دوستان مقتول بودی؟**

از دوستان قدیمی‌اش بودم. پس از پنج سال دوری این ملاقات خیلی درناک بود.

■ **یعنی در مدت پنج سال او را ندیده بودی؟**

من بعد از پایان درسم در حالی که دیپلم داشتم به ایتالیا رفتم و پنج سال بود در ایران نبودم. حدود یک‌ماه پیش به تهران آمدم. مسعود یکی از دوستانی بود که همیشه در خاطر م بودو می‌خواستم او را ببینم.

■ **قبل از قتل مسعود او را دیدی؟**

پس از پرس‌وجوی زیاد توانستم شماره تلفنی از مسعود پیدا کنم، صبح امروز به او زنگ زدم. با شنیدن صدایم خوشحال شد قرار بود به دیدنش در باشگاه ببایم.

■ **چند دیدی؟**

من در چند قدمی در ورودی باشگاه از تا کسی پیاده شدم می‌خواستم یک نوشیدنی برای مسعود بخرم. دو تا نوشابه خارجی خریدم و به سمت باشگاه حرکت کردم هنوز به در نرسید بودم، مردی را دیدیم که با عجله از آن جا درآمد، سوار موتورسیکلتی شدو با سرعت حرکت کرد.

وقتی وارد باشگاه شدم همه جاساکت بود. چندباری اسم مسعود را بلند صدا زدم اما خبری نشد یا نگرانی به جست‌وجوی اتاق‌ها پرداختم که در اتاق آخری جسد مسعود را دیدم که روی زمین افتاده است. از ترس نتوانستم به او نزدیک شوم. تنها چیزی که به فکر م رسید این بود که به پلیس ۱۱۰ زنگ بزنم.

■ **به چیزی هم دست‌زدی؟**

فقط به تلفن و دیگر به چیز دیگری دست‌نزدم بعد از تماس من بود که پدر و مادر مسعود وارد باشگاه شدند.

■ **مشخصاتی از قاتل به یاد داری؟**

مرد چهار شانه‌ای بود، کشش کتانی اسپورت، شلوار لی، یک کاپشن سورمه‌ای رنگ خدار هم تنش بود او عینک به چشم داشت که طبیی بود، پیش‌پروفسوری خیلی کم‌پشتی هم داشت.

■ **او را می‌شناختی؟**

اصلا او را نمی‌شناختم.

باز پرس پژوهش وقتی سراغ پدر مسعود رفت شنید قرار بود آن روز به خانه دختری که از دوستان دوران کودکی پسرش بود بروند و او خواستگاری کنند.

■ **فردای آن روز باز پرس با ورق‌زدن پرونده چشم‌هایش را بست. شک‌نداشت قاتل همان دوست قدیمی است اما انگیزه چه بود؟**

باز پرس جلال را احضار کرد و با دو دلیل ثابت کرد او قاتل است! جلال باید اعتراف می‌کرد: «من و مسعود» از دوران بچگی به دختری به نام سمیه در همسایگی مان علاقه داشتمیم اصلا ایتالیا رفتم تا دل سمیه را به دست آورم اما از مادر م شنیدم مثل همیشه مسعود موفق تر است. نمی توانستم تحمل کنم. سریع به ایران باز گشتمو توانستم مسعود را که دیگر در محله ما زندگی نمی‌کرد ندیدم!کنم و با او قرار ملاقات بگذارم.

عصر بود که به باشگاه رفتم، هیچ کس نبود مسعود با دیدن من خیلی خوشحال شد اما رفتارم او را متعجب کرده بود. به او گفتم دست از سر سمیه بردار و بگذارد من با او ازدواج کنم. ابتدا باور نمی‌کرد، وقتی دید جدی می‌گویم یک سیلی دوستانه به گوشم زد و به سمت آینه برگشت تا لباس‌های خواستگاری‌اش را مرتب کند، نمی‌توانستم تحمل کنم. یک وزنه روی زمین بود، آن را برداشتم و به پشت سرش کوبیدم، می‌خواستم فرار کنم که پدر و مادر مسعود سر رسیدند.

■ **پاسخ‌معما**

دلیل یکم: در داستان اشاره شده بود هوا خیلی گرم بود اما دوست مقتول ادعا کرد قاتل را با کاپشن سورمه‌ای خردا دیده است.

دلیل دوم: سر طاهر در باشگاه ممکن است خیلی از ورزشکاران حضور داشته باشند، وقتی از جلال پرسید چه اتفاقی افتاده، او که پنج سال از ایران دور بودو از شناختن مسعود می‌ترسید، ادعا کرد در داخل باشگاه جسد دوستش را دیده و بدون دست‌زدن به چیزی سریع تلفن را برداشته و با پلیس تماس گرفته است.

این در حالی بود که باز پرس وقتی جسد را دید، صورت مقتول به سنگفرش باشگاه چسبیده و کاملا خون آلود بود البته همان صورت نیز دیده نمی‌شد، پس چگونه جلال سریع او را شناخت؟

دزدان وقتی با دوربین های مدار بسته داخل خانه غافلگیر شدند در لحظه فرار خود را در محاصره پلیس دیدند.

ساعت ۲۰:۳۰ سه شنبه ۲۱ آبان امسال، مرد جوانی بیرون از خانه اش بود که یک پیام به گوشی اش رسید که نشان از ورود دزدان به خانه‌اش داشت.

پسر جوان خیلی زود با پلیس تماس گرفت و با توجه به سیستم دزدگیر و دوربین های مدار بسته ای که در خانه اش نصب بود از حضور دزدان اطمینان یافت و برای دستگیری سارقان به درخواست کمک کرد. بدین ترتیب تیمی از ماموران کلانتری ۱۲۲ در بند به محل حضور دزدان در ساختمان چهار طبقه‌ای در خیابان منصور ۲ منطقه زعفرانیه اعزام شدند.

دزدان با اطلاع از حضور پلیس و اهالی ساختمان به سرعت از مسیر بالکن خانه خارج شدند و توانستند خودشان را به داخل حیاط برسانند که خودروی لوکس شان را پارک کرده بودند.

دزدان که پلیس را در یک قدمی خود دیدند، شروع به سنگ پرانی به سمت ماموران کردند و یکی پس از دیگری سوار بر خودروی اینیما شدند و پا به فرار گذاشتند.

■ **شلیک پلیس**

ماموران وقتی خود را در برابر دزدان حرفه ای و خشن دیدند ابتداء دستور ایست را برای آن‌ها صادر کردند، اما وقتی دزدان بی توجه به دستور پلیس پا به فرار گذاشتند، ماموران پلیس پس از شلیک چند تیر هوایی خودروی آن‌ها را هدف قرار دادند و با شلیک سه گلوله که دو گلوله به بدنه و یک گلوله به لاستیک خودرو اصابت کرد موفق به توقف خودروی دزدان شدند.

راننده خودرو در این صحنه قبل از حضور ماموران با استفاده از تاراییکی هوا پا به فرار گذاشت و یکی دیگر از دزدان در محل دستگیر و سومین سارق که خود را زیر یک خودرو پنهان کرده بود، در محاصره پلیس تسلیم ماموران شد.

■ **پلاک سرقتی**

ماموران در گام نخست تحقیقات، شماره پلاک خودروی اینیما را بررسی کردند و مشخص شد که دزدان قبل از اجرای نقشه‌شان برای این که ردی از خود به جا نگذارند، به سرقت پلاک یک خودروی ام‌وی ام اقدام کرده و با نصب آن‌روی خودرویشان پای در محل سرقت گذاشته‌اند.

در ادامه مشخص شد نادر افشین از دزدان سابقه دار هستند و متهم فراری پرونده نیز

یکی از هم سولوی های نادر در زندان بوده

که پس از آزادی، این باند سرقت را طراحی کرده‌اند.

■ **سرقت به خاطر بی پولی**

نادر ۲۹ ساله که یکی از سارقان سابقه دار است و با قرار وثیقه آزاد شده ادعای کندر نخستین سرقت شان دستگیر شده‌اند، این در حالی است که دوربین های مدار بسته در خانه های دیگری که هدف سرقت قرار گرفته تصاویر آن‌ها را ثبت کرده‌است.

■ **سابقه داری؟**

بله، سابقه درگیری و سرقت دارم.

■ **آخرین بار کی دستگیر شدی؟**

سه سال قبل دستگیر شدم و ۱۹ ماه در زندان بودم.

■ **محکومیت زندان تمام شد که آزاد**

شدم؟

نه، با قرار وثیقه آزاد شدم.

■ **الان به چه جرمی دستگیر شده‌ای؟**

سرقت از خانه.

■ **چه خانه‌ای را هدف قرار می‌دادی؟**

این خانه‌ای که هدف سرقت ما قرار گرفت یک ساختمان چهار طبقه بود که چراغ یکی از واحدها خاموش بود و همدستان سعید که فراری است زنگ خانه را به صدا در آورد و وقتی کسی جواب نداد از بالای وارد حیاط شد و با باز کردن در ما نیز وارد ساختمان شدیم.

■ **با همدستان‌ها چطور آشنا شدی؟**

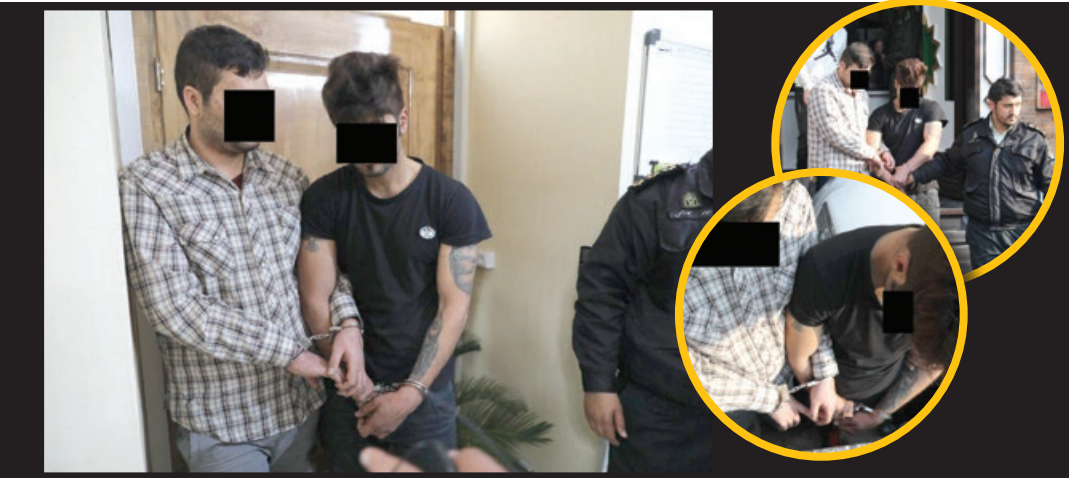
سعید هم سولوی ام در زندان بود و افشین نیز از دوستان قدیمی ام است.

■ **چه کسی پیشنهاد سرقت را داد؟**

یک روز سعید به قهوه خانه افشین آمد، من و افشین فراری بودیم و وقتی دیدیم سعید دوستانش وعده داده بودند می‌توانند برای سرقت یک خودروی گران قیمت وارد و وضعیت مالی خوبی پیدا کرده علت‌اش را

بررسی حوادث

دوئل دزدان شبانه تهران با پلیس در خانه اعیانی



جویا شدیم که پیشنهاد داد با هم دست به

سرقت بزنیم.

■ **پیشنهادش را همان ابتدا پذیرفتی؟**

بله، وسوسه شده بودم.

■ **علت سرقت چه بود؟**

بی پولی، چون سابقه دارم کاری برای من

نیست و با خانواده ام در خانه مادر بزرگم زندگی می‌کنیم و نیاز به پول داشتم.

■ **چرا فراری بودی؟**

در شهرمان با پسر عمومیم در گیر شدیم و

چون آن‌ها به دنبال من و افشین بودند

فراری شدمیم.

■ **شنیدم به سمت پلیس سنگ پرانی**

کردی؟

ما داخل خانه بودیم که متوجه دوربین های

مدار بسته شدیم و سعید زودتر از ما بیرون آمد و گفت که پلیس جلوی در ساختمان

است و وقتی پایین آمدیم دیدم سعید به سمت ماموران سنگ پرانی می‌کند.

■ **زندان برای شما درس عبرت نمی‌شود؟**

می‌شود ولی وقتی نیاز به پول داریم کار

دیگری نمی‌توانیم انجام دهیم.

■ **تا حالا از خودت سرقت شده‌است؟**

بله، وسایل خانه مان به سرقت رفته است.

■ **چه حسی داشتی؟**

واقعا ناراحت‌کننده بود.

■ **فکر می‌کردی دستگیر شوی؟**

نه.

■ **از خانه‌ها را چطور باز می‌کردی؟**

سعید با پیچ گوشنی در آ باز می‌کرد.

■ **سارق فراری**

افشین ۳۰ ساله که دو سابقه در پرونده‌اش

دارد، می‌گوید: بدهکار بودم و نیاز به پول داشتم که دزدی کردم و صبح سه شنبه

برای سرقت به تهران آمدم که همان شب دستگیر شدم.

■ **سابقه داری؟**

سابقه سرقت و درگیری.

■ **اعتیاد داری؟**

نه.

■ **چرا دزدی؟**

بدهکار بودم و به پول نیاز داشتم.

■ **شغل؟**

یک قهوه‌خانه دارم.

■ **پس چرا دزدی؟**

روزی ۳۰ هزار تومان در آمد داشتم و ۲۰ میلیون بدهکار بودم به همین خاطر دزدی

کردم.

■ **یعنی هر کسی پول ندارد باید دزدی کند؟**

نه، کار اشتباهی است.

■ **شنیدم فراری بودی؟**

بله، با نادر در شهرمان در گیر شدیم و چون پسر عمومیش از ما شکایت نکرده بود و خودش می‌خواست تسویه حساب کند، فراری بودیم.

■ **چند سال زندان بودی؟**

یک سال زندان بودم که با قرار وثیقه آزاد شدم و دوباره به زندان باز گشتم و پس از پایان محکومیتم آزاد شدم.

■ **چند خانه را هدف سرقت قرار دادی؟**

من صبح روز سه شنبه به تهران آمدم و شب همراه نادر و سعید برای سرقت همراه شدم و قبل از آن هیچ دزدی دیگری نکرده بودم.

■ **آزاد شوی دوباره دزدی می‌کنی؟**

نه، از شهرمان خارج نمی‌شوم و همان‌جا یک کاری می‌کنم.

بنا به این گزارش، دو دزد برای تحقیقات بیشتر و شناسایی خانه هایی که هدف سرقت قرار داده، در اختیار ماموران پلیس آگاهی تهران قرار گرفته‌اند و تجسس‌ها برای دستگیری متهم فراری پرونده به صورت ویژه ادامه دارد.

سرقت باچاشنی

کتک کاری!

پسر جوان کنار خیابان ایستاده بود که دو مرد او را کتک زدند و داخل خودرویشان کشیدند.

در بیست و هفتم تیر امسال، مردی به کلانتری ۱۲۶ تهرانپارس مراجعه کرد و گفت: پنج روز پیش ساعت ۹ شب بود که در تهرانپارس بالاتر از فلکه دوم، یک پژو ۴۰۵ با دو سرنشین به من نزدیک شدند آن‌ها با تهدید چاقو من را کتک‌زدن به داخل خودرو کشیدند و پس از مسافتی در پارک رز اقدام به سرقت زنجیر طلا به ارزش ۱۵ میلیون تومان کردند و سریعاً از محل متواری شدند.

این شگرد سرقت کافی بود تا ماموران پایگاه چهارم پلیس آگاهی وارد عمل شوند تا راز گشایی کنند.

کارآگاهان با توجه به ادعاهای مال باخته برای انجام تحقیقات میدانی راهی محل سرقت شدند. در بررسی‌های اولیه، کارآگاهان مشاهده کردند یکی از ساختمان‌های مجاور محل سرقت دوربین مدار بسته دارد که با بازبینی فیلم صحنه سرقت، پلاک خودروی دزدان به دست آمد.

کارآگاهان با انجام اقدامات پلیسی، مشخصات صاحب خودرو را به نام «محمد» ساکن محدوده تهرانپارس شناسایی کردند.

در ادامه تحقیقات و بررسی سوابق مالک خودرو، یکی از فرزندان وی به نام «سعید» توسط مال باخته به عنوان راننده خودروی سارقان شناسایی شد.

با به دست آمدن این اطلاعات، دستگیری سعید از سوی مقام قضایی صادر شد. کارآگاهان به دنبال دستگیری سعید دریافتند که وی متواری است که با بهره گیری از روش‌های علمی کشف جرم، محل‌های تردد وی در مناطق تهرانپارس–خاک سفید و نظام‌آباد را شناسایی کردند. سرانجام سعید با اقدامات پلیسی در محدوده خاک سفید در حالی که در حال تردد با پژویش بود، شناسایی و در ساعت ۱۱:۳۰ بیستم آبان دستگیر شد.

سعید پس از دستگیری چهاره‌ای جز اعتراف ننید و مدعیست‌اش به نام پیام رالوداد که کارآگاهان موفق به شناسایی مخفیگاه پیام در تهرانپارس شدند و در یک عملیات غافلگیری او وی را دستگیر کردند. پیام نیز در بازجویی‌ها گفت: زنجیر طلا را به یک جواهر فروشی به قیمت روز فروخته است.

■ **تحلیل کارشناس**

مجرمان ساده لوح

دکتر رضا احمدی روان‌شناس و استاد دانشگاه

ساده‌لوحی و نداشتن مهارت نه گفتن به برخی مسائل در عده‌ای از افراد دیده می‌شود که به‌راحتی زندگی سالم و پاک آن‌ها تبدیل به یک زندگی تبهکارانه می‌شود و از آن‌ها مجرم می‌سازد. شاید متهم این پرونده که می‌گوید سادگی کرده است، دروغ گفته باشد اما شاهد پرونده‌های زیادی هستیم که متهمانش واقعاً با ساده‌لوحی وارد یک فضای مجرمانه شده‌اند. در واقع برخی افراد به دلیل آشنا نبودن از قوانین و عواقب جرایمی که مرتکب می‌شوند به دام می‌افتند و اکثر آن‌ها با کسانی روابط اجتماعی دارند که از سادگی‌شان سوءاستفاده و برای‌شان دام‌پهن می‌کنند. در جوامعی مثل جامعه ما که در حال گذار از سنتی به سوی مدرنیته است، افراد ساده‌لوح به‌خاطر ویژگی‌های شخصیتی‌شان در اغلب موارد توسط سودجویان تهدید می‌شوند و هدف سوءاستفاده قرار می‌گیرند. در جامعه سنتی اکثریت افراد جامعه با اصول حقوقی و فردی خود آشنا نیستند و به دلیل همین ناآگاهی و نداشتن مهارت لازم‌زودتر فریب می‌خورند. متأسفانه در سیستم آموزش و پرورش و کتاب‌های درسی، افراد در هیچ پایه تحصیلی با قوانین و حقوق اولیه‌آشنا نمی‌شوند و با چشم و گوش بسته‌وار محیط‌های اجتماعی بزرگ‌تر می‌شوند و چون از سوی خانواده هم‌هشدارهای لازم برای هوشیاری به بی‌خبر هستند و چون مهارت نه گفتن‌شان ضعیف است و اطلاعاتی جانبی ندارند افراد سودجو آن‌ها را طعمه اهداف شوم خود قرار می‌دهند. برخی افراد در جامعه سنتی طوری پرورش می‌یابند و تربیت می‌شوند که از کوچک‌ترین مسائل مطلع نیستند و راهت‌ها و هدایت‌گران‌ها همیشه افراد دیگر بوده‌اند، قدرت تصمیم‌گیری ضعیف است و به‌همین دلیل‌زودتر فریب می‌خورند. افراد ساده لوح معمولاً از عواقب کاری که مرتکب می‌شوند، آشنای اطلاعات لازم را ندارند و ناخواسته دست به جرایم و بزهکاری می‌زنند. از سوی دیگر چون مشارکت اجتماعی در جوامع سنتی کم است و این افراد ارتباط عاطفی عمیقی با اعضای خانواده خود ندارند در نتیجه در نظام اجتماعی شاهد بروز جرایمی هولناک از سوی این افراد هستیم.
تعلیم و تربیت خانوادگی نیز در پرورش این افراد بی‌تأثیر نیست.